

علیرضا بهار دوست

- رؤیای خلوص: بازخوانی مکتب تفکیک
- سید حسن اسلامی
- انتشارات صحیفه خرد، قم، چاپ اول، ۱۳۸۳

بازخوانی و نقد مکتب تفکیک

است.

طی چند سال اخیر تعدادی کتاب در زمینه تحلیل و بررسی «مکتب تفکیک» چاپ و منتشر شده که غالباً با رویکردی فلسفی به نگارش درآمده‌اند. مهم‌ترین این آثار عبارت‌اند از: علم و عقل از دیدگاه مکتب تفکیک نوشته سید عباس مرتضوی؛ آیین و اندیشه: بررسی مبانی و دیدگاه‌های مکتب تفکیک نوشته سید محمد موسوی و نقد و بررسی نظریه تفکیک نوشته محمدرضا ارشادی‌نیا. البته کتاب ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام نوشته دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی نیز در این خصوص شایان ذکر است که به طور غیرمستقیم و به گونه‌ای موجز مبانی این نظریه را منتقدانه کاویده است.

طی این مدت اثری جدی و تحلیلی در دفاع از مکتب تفکیک یا نقد و بررسی آرای مخالفان آن منتشر نشده است. البته آثار

یکی از جریان‌های فکری - دینی معاصر، برخاسته از خطه خراسان، جریانی است که از سوی اصلی‌ترین و نامورترین مروج و مدافع آن، یعنی استاد محمدرضا حکیمی با عنوان «مکتب تفکیک» ترویج و تبیین می‌گردد و به همین عنوان در مراکز و محافل علمی شهرت یافته است. اینکه آیا اساساً به کار بردن عنوان «مکتب» تفکیک صحیح است یا اینکه باید فقط از آن با عنوان یک «جریان» یا «روایت» یاد کرد، مسئله‌ای است جداگانه؛ ولی در این موضوع هیچ تردیدی نیست که اصل اساسی مکتب تفکیک، یعنی تمایز نهادن و تفکیک میان سه راه و روش معرفتی: عقل، وحی و شهود باطنی (= کشف)، در ادوار گوناگون تمدن اسلامی و میان دانشمندان مسلمان دارای پیشینه است و استاد حکیمی در تبیین «مکتب تفکیک!» ضمن روایتی جدید از این دیدگاه، با پیش کشیدن «عقل خودبنیاد دینی»، این تمایز را پررنگ‌تر ساخته

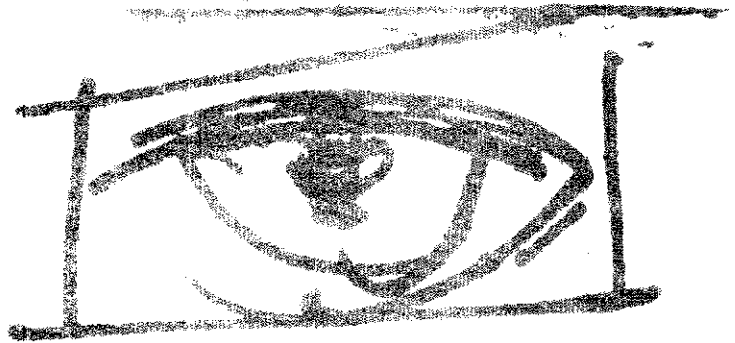
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
سال چهارم علوم انسانی

اسلامی و ویراسته سید محمود صادقی.

مؤلف در این اثر ضمن تصریح بر این امر که تاکنون ادعاهای مکتب تفکیک را قانع کننده نیافته و با نقطه عزیمت و نتایج برخی از منتقدان تفکیک موافقت دارد، می نویسد: آنچه این نوشته را از آثار مشابه آن جدا می سازد، نگرش نگارنده در تحلیل دیدگاه تفکیکی است. وی تأکید می کند: هر چند نویسنده تربیت فلسفی دارد، لیکن نخواستار است از موضع دفاع از فلسفه صدرایی و حکمت متعالیه به نقد این نظریه بپردازد؛ بلکه تلاش نگارنده آن بوده تا لوازم قهری این نظریه را که نادیده گرفته شده، بیان کند و بر آنها انگشت تأکید گذارد. سید حسن اسلامی با انتقاد از سلوک نظری و عملی برخی مدافعان تفکیک که به نظر وی امکان هر گونه نقدی را از مخالفان خود می گیرند، تصریح می کند: این حق هر کسی است که فلسفه را بپذیرد یا قاطعانه آن را نقادی کند، اما به شرطی که این

گونگونی به جانبداری از این مکتب نشر یافته، لیکن این آثار مستقیماً به مسائل مورد بحث پرداخته و بیشتر در بزرگداشت شخصیت استاد حکیمی نگاشته شده است. برای مثال، در این باره می توان از این دو اثر نام برد: فیلسوف عدالت: نگرشی به زندگی علمی و عملی علامه محمدرضا حکیمی نوشته کریم فیضی و راه خورشیدی: اندیشه نامه و راه نامه استاد محمدرضا حکیمی نوشته محمد اسفندیاری. بهاء الدین خرمشاهی قرآن پژوه و دانشور نامدار معاصر نیز در بخش هایی از کتاب کم حجم، پرمحتوا و تازه انتشار یافته خود با عنوان از شک تا یقین به دفاع و طرفداری از این نظریه پرداخته است.

یکی از جدیدترین و تحلیلی ترین آثاری که به تازگی در حوزه نقد و بازخوانی «مکتب تفکیک» نگارش یافته، اثر حاضر است با عنوان رؤیای خلوص: بازخوانی مکتب تفکیک نوشته سید حسن



فرصت را برای رقیبان خود نیز فراهم سازد تا متقابلاً به نقد یا دفاع از فلسفه بپردازند.

مؤلف نوشتار خود را حول دو محور متمرکز معرفی می‌کند: یکی نقد معرفت‌شناختی روایتی از مکتب تفکیک (یعنی روایت استاد محمدرضا حکیمی) و دیگری نقد اخلاقی آن. وی در پی آن است که روشن سازد آیا می‌توان باورهای اصلی این مکتب را موجه ساخت و دیگر آنکه آیا اصول اخلاقی در تبیین این مکتب، دفاع از آن و نقد مخالفان رعایت شده است یا خیر؛ از این رو این نوشته صیغه معرفتی - اخلاقی دارد.

مؤلف در ادامه مقصود از «مکتب تفکیک» را در این نوشته، مشخصاً روایت و تقریری معرفی می‌کند که استاد محمدرضا حکیمی از این اندیشه ارائه کرده است؛ چراکه از مکتب معارفی خراسان تحریرهای دیگری چه بسا ارائه شده باشد که خارج از حوزه این تحقیق است. همچنین تصریح می‌کند که این روایت از مکتب تفکیک به مسائل متنوعی پرداخته، از نقد فلاسفه و عارفان تا لزوم مراجعه به متون اصیل دینی، ولی در این نوشته به جای بحث از دعاوی گوناگون این مکتب، تنها مدعای «تفکیک سه جریان معرفتی عقل، وحی و شهود باطنی» مورد بررسی قرار گرفته و از ورود به مسائل دیگر خودداری شده است.

سید حسن اسلامی دشواری‌هایی را که در فرآیند تحقیق حاضر با آنها روبرو بوده چنین بیان کرده است: ۱. متأسفانه «نقد» در جامعه ما با دشمنی و کینه‌توزی یکی گرفته می‌شود؛ به همین دلیل بسیاری از افراد به جای ورود به عرصه نقد و کمک به تبیین

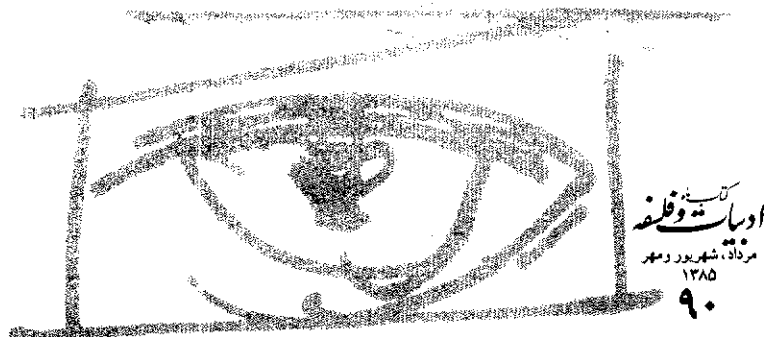
مسائل، راه دیگری می‌پویند؛ ۲. احترام به استاد حکیمی و آرمان‌های عدالت‌خواهانه‌شان چنان حریمی را پیرامون ایشان ایجاد کرده که نقد نظریات ایشان به مثابه دشمنی و کینه‌توزی با ایشان و مخالفت با عدالت قلمداد شده و عدالت‌خواهی ملازم یا همسویی با اعتقاد به نظریه تفکیک پنداشته می‌شود. لیکن مؤلف نقد را به معنای حریم‌شکنی و بی‌حرمتی به افراد نمی‌داند و آن را عامل پویایی دانش و اصلاح خطاها می‌داند و به نقل خود استاد حکیمی «الحق احق ان یتبع» حرمت افراد را به تبعیت از حق معرفی می‌کند؛ ۳.

برخی از اصحاب مکتب تفکیک چنان موضعی اتخاذ کرده‌اند که گویی نقد این مکتب، نقد اصل اسلام است و جسارت و ورزیدن به ساحت اهل بیت و ائمه اطهار(ع). آنان به صراحت مکتب خود را عین اسلام می‌دانند و بر این باورند که «واقعیت جریان تفکیک امری است مساوی با خود اسلام و ظهور آن، یعنی قرآن و حدیث، کتاب و سنت، معارف قرآن و تعالیم اهل بیت(ع) و خلاصه هر چه از تقلین استفاده شود» (حکیمی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۷). در نتیجه از این منظر، مخالفان این مکتب در درجه اول علت مخالفتشان ناآشنایی با سخنان معصومان است؛ چرا که «آقایان مراجعه و سروکار چندانی با احادیث آل محمد(ص) و معارف منحصر به فرد آنها ندارند» (رحیمیان فردوسی، ص ۷۴ (مقدمه استاد حکیمی)). دیگر آنکه طرف نقد آنان نه مدافعان مکتب تفکیک، بلکه قرآن کریم و اهل بیت(ع) هستند. (حکیمی، ۱۳۸۲، ص ۲۳۴). بنابراین کسانی که آگاهانه یا ناآگاهانه به نقد تفکیکی‌ها می‌پردازند: «خواه ناخواه در حوزه سیاست بنی‌امیه و بنی‌عباس حرکت می‌کنند».

(رحیمیان فردوسی، ص ۶۹). در نتیجه کسی که می‌خواهد وارد حوزه نقد این مکتب شود، دچار دودلی و تردید می‌شود و احساس می‌کند، نکند واقعاً آب به آسیاب بنی‌امیه و بنی‌عباس می‌ریزد. مرور ادبیات برخی مدافعان این مکتب و واژگان خاصی که برای مرعوب ساختن و تحقیر منتقدان خود به کار می‌گیرند نیز به ناقد هشدار می‌دهد که ممکن است فرجام خوبی در انتظارش نباشد.

مؤلف در ادامه ضمن ادای احترام به همه اصحاب مکتب تفکیک، تصریح می‌کند که جریان تفکیک جریان‌هایی مانند دیگر جریان‌های دینی و فکری - اما نه برتر از آنها - است که حق دارند از آموزه‌ها و مبانی خود دفاع کنند؛ اما این حق را نیز برای خود و هر کس دیگری محفوظ می‌داند که نظر خود را درباره این آموزه‌ها بیان کند؛ زیرا هیچ انسان غیرمعصومی برتر از نقد نیست و این عین احترام به اندیشه و حقیقت است که اجازه ندهیم کسی نظر خود را به ذهن ما تحمیل بکند.

مؤلف بعد از مقدمه، کتاب را در دو بخش به سامان رسانده است: بخش نخست با عنوان «مکتب تفکیک؛ گزارش و بررسی»



و بخش دوم با عنوان «نقد اخلاقی مکتب تفکیک». بخش نخست خود سه فصل دارد: فصل اول با عنوان «پیشینه و اصول مکتب تفکیک»، فصل دوم با عنوان «مکتب تفکیک در عرصه نظر» و فصل سوم با عنوان «اصول مکتب تفکیک در مرحله عمل».

وی در فصل اول از بخش نخست کتاب به گزارش و بررسی «پیشینه و اصول مکتب تفکیک» می‌پردازد. نکته شایان توجه در این فصل، تأکیدی است که مؤلف بر این مطلب دارد: «هر چند استاد حکیمی خود را ادامه‌دهنده راه مؤسسان مکتب تفکیک می‌داند و آموزه‌های خود را عین آموزه‌های آنان معرفی می‌کند، لیکن به نظر می‌رسد که در مبنای آنان تغییراتی داده و از آن قرائتی تازه عرضه کرده است» و مصرحاً بیان می‌دارد: «آنچه را امروزه به نام مکتب تفکیک می‌شناسیم، نباید با آنچه مؤسسان این مکتب می‌گفتند، یکی شمرد. و در ادامه قرائت استاد حکیمی از این مکتب را حداقل در سه مسئله با دیدگاه مؤسسان این نگرش متفاوت می‌داند: الف) نسبت میان وحی، عقل و کشف؛ ب) توجه به فلسفه و فلاسفه؛ ج) جنبه سیاسی - اجتماعی مکتب تفکیک.

اسلامی درباره مسئله نخست بیان می‌دارد

که بنیانگذار مکتب تفکیک،^۲ راه دین را

از راه عقل و عرفان کاملاً جدا

می‌دانست و حتی بر

این اصل تأکید

می‌کرد که

«علوم الهی برای ریشه‌کنی علوم بشری نازل شده» (اصفهانی، ص ۶) و «سنخ علوم الهی از علوم بشری کاملاً متمایز هستند» (همان، ص ۱۲) و «علوم بشری یکسره جهالت و تاریکی است» (همان، ص ۷۳) ولی استاد حکیمی در تقریر این اصل هر چند بر تباین کلی تأکید می‌کند، اما گاه مدعی می‌شود که «نسبت میان فلسفه الهی اسلامی با وحی قرآنی، تباین کلی نیست، بلکه عدم تساوی کلی است» (حکیمی، ۱۳۸۱، ص ۳۰۸). بدین ترتیب، در اینجا عدولی آشکار از مبنای اصلی تفکیک صورت گرفته است. مؤلف در تبیین مسئله دوم با بیان این مطلب که بنیانگذاران اولیه مکتب تفکیک، فلسفه و عرفان را امری بیرون از اسلام و حتی مغایر با دین می‌دانستند و تأکید می‌کردند که خلفا برای بستن در خانه اهل بیت(ع) و بازداشتن مردم از رجوع به خاندان وحی، این علوم را رواج دادند، روایت استاد حکیمی را از این مسئله متفاوت با دیدگاه بنیانگذاران اولیه تفکیک معرفی می‌کند و می‌نویسد: ایشان [= استاد حکیمی] در جاهای مختلف بر این مسأله پای می‌فشارد که فلسفه و عرفان نیز ارجحی و جایگاهی دارند و مکتب تفکیک درصدد نفی آنها نیست، بلکه باید حد آنها را شناخت. بنابراین، از این جهت نیز ایشان از اصل اصیل «مخالفت با فلسفه و فلاسفه» که مورد قبول مؤسس این مکتب بوده، عدول کرده است. سید حسن اسلامی در بیان سومین مسئله‌ای که قرائت استاد حکیمی از تفکیک با دیدگاه مؤسسان این مکتب تفاوت دارد، می‌نویسد: تفاوت مهم درباره تقریر جدید این مکتب، توجه به ابعاد سیاسی - اجتماعی آن است؛ جنبه‌ای که در آثار مؤسس این مکتب نمودی ندارد و در اندیشه استاد حکیمی به تفکری محوری تبدیل می‌شود: «چون مکتب تفکیک مبتنی بر اصول کلیدی و مبنای اصلی تعالیم قرآنی و اوصیایی است،

در موضوعات

مهم و

حیاتی سیاست و جامعه و اقتصاد و تربیت، مسائلی را مطرح می‌کند که جامعه‌سازی قرآنی، جز با آنها تحقق نمی‌پذیرد.» (همان، ص ۳۴۳). شاید همین جنبه اجتماعی باشد که کسانی را مجذوب خود می‌کند.

مؤلف در ادامه با استناد به مقاله‌ای از استاد حکیمی، پنج اصل بنیادین مکتب تفکیک را چنین برمی‌شمارد: ۱. جدایی فلسفه، عرفان و دین؛ ۲. برتری و اصالت شناخت دینی؛ ۳. استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث؛ ۴. انکا به ظاهر آیات و روایات؛ ۵. رد هر گونه تاویل؛ و سپس در فصل دوم از بخش

اول با عنوان «مکتب تفکیک

در عرصه نظر» به لحاظ

تظری و معرفت‌شناختی و

در فصل سوم از بخش

اول با عنوان «اصول

مکتب تفکیک در

مرحله عمل» به

لحاظ عملی و

مصادیقی، این

اصول بنیادین

را نقد کرده و

بررسی کرده است. وی

در نقد نخستین اصل

بنیادین مکتب تفکیک

می‌نویسد: «اگر سه جریان

معرفتی (عقل، وحی و شهود

باطنی) تباین کلی با یکدیگر ندارند،

تساوی کلی هم ندارند، و به اصطلاح عموم

و خصوص من‌وجه دارند، اصحاب تفکیک

باید نشان دهند که در چه مواردی با یکدیگر

همپوشی خواهند داشت؛ ولی متأسفانه در این

خصوص تلاشی از سوی آنان صورت نگرفته است.»

مؤلف کتاب در ادامه، دومین اصل بنیادین این مکتب

را به نقد می‌کشد و ادعای هواداران آن را مبنی بر

اینکه می‌توان مستقل از حوزه عقل، دانش دینی محض

و خالص داشت، در نظر ناپذیرفتنی و در عمل ناشدنی

قلمداد می‌کند. وی همچنین در نقد این اصل می‌نویسد:

برای کسی که از بیرون به دین می‌نگرد یا اساساً بی‌دین

است و تازه می‌خواهد در این باب تصمیم بگیرد، دیگر

نمی‌توان از برتری شناخت دینی سخن گفت؛ جالب توجه

آنکه استاد حکیمی برای اثبات این اصل و اینکه شناخت



مطالعات فلسفی
علوم انسانی

دینی بر شناخت عقلی مقدم است، یا به سخن معصوم متوسل می-شود یا به سخن فلاسفه استناد می‌کند؛ حال آنکه این دو، دلایل نقلی هستند و تنها برای کسی حجت هستند که پیشاپیش به دلیل عقل یا کشف، حجیت سخنان آنان را پذیرفته باشد. فراموش نکنیم که مدعیان تفکیک می‌گویند: سخن ما عین اسلام است، نه فقط برداشتی خاص از اسلام. حال اگر من خواستم برای کسی که هم دین من نیست، بگویم که برای مثال، امام صادق (ع) چنین و چنان گفته است، باید قبلاً برای او ثابت کرده باشم که سخن این بزرگوار را باید پذیرفت. اثبات این مطلب نیز نیازمند اثبات درستی سخنان پیامبر(ص) است و این یک، باید خارج از معتقدات دینی ثابت شود. ما اول دینی را می‌پذیریم و سپس نسبت به آن تعبد نشان می‌دهیم، نه آنکه از همان اول تعبد داریم. مؤلف در مورد اصل سوم مکتب تفکیک، یعنی استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث، اعتقاد دارد که باید میان گزاره‌های دینی در این باره تفکیک قائل شد. بدین بیان که پاره‌ای از گزاره‌ها، اصلی هستند و باید پیش از پذیرش اصل دین ثابت شوند؛ مانند وجود خدا. اما درباره گزاره‌های درون دینی اصل فوق صحیح به نظر می‌رسد.

از دیگر اصول این مکتب، تأکید بر ظواهر متون دینی و پرهیز از هرگونه تأویل است. مؤلف در این باره چند نکته را قابل ذکر می‌داند: نخست آنکه آیا منظور از این اصل آن است که هر کس متن عربی قرآن یا ترجمه آن را بخواند، همه مطالب آن را می‌فهمد و آنچه فهمیده است، برایش حجت است؟! دوم آنکه اگر همه ظواهر حجت باشند، این نظریه چه فرقی با نگرش ظاهرگرایان و مذهب ظاهریه دارد؟! در اینجا معیاری به دست داده نشده تا بتوان میان ظاهرگرایی و تفکیک تفاوت قائل شد. نکته سوم آنکه برخی از عالمان بزرگ شیعه با قبول حجیت ظواهر به نتایجی رسیده‌اند که به نظر می‌رسد مورد پذیرش اصحاب تفکیک نباشد.^۳ چهارم آنکه در برابر این ادعا که زبان قرآن برای عامه و توده مردم است، دانشمندانی مانند علامه طباطبایی نظر دیگری دارند. نکته پنجم و مهم‌تر، دلیلی است که استاد حکیمی برای اثبات این اصل آورده است. ایشان برای اثبات دیدگاه خود، به حجیت ظواهر به عنوان یک اصل عقلایی استناد می‌کند و می‌نویسد: تنها در صورتی می‌توان از این ظهور دست شست که: «ظاهری وجود داشته باشد که در برابر آن ظاهر، برهانی بدیهی پیدا شود. نه برهان نظری که قابل مقابله با برهان نظری دیگری است» (حکیمی، ۱۳۸۰، ص ۴۶). اما در اینجا، این اشکال مطرح است که حتی اگر عقلاً ظاهر را حجیت بدانند، باز طبق مبنای تفکیک نمی‌توان حجیت ظواهر متون دینی را از آن دریافت، زیرا قرار شد که حوزه دین از حوزه عقل جدا باشد و معرفت دینی معرفتی «خودبنیاد» گردد؛ بنابراین، استناد به سیره عقلاً برای حجیت ظواهر، خلاف نظرگاه و مبنای

اصحاب تفکیک است. ششم آنکه در این استدلال ادعا شده است که این ظهور همواره حجت است و تنها ظاهر دیگری که در حد برهان بدیهی باشد، می‌تواند آن را از حجیت بیاندازد؛ اما «برهان بدیهی» چیست؟ به باور استاد حکیمی، برهانی بدیهی است که: «هم صورت برهان، شکل اول باشد و هم ماده مقدماتین یقینی و بدیهی بی‌نیاز از برهان، مانند الواحد نصف الاثنين» (همان). این مفاهیم دیگر دینی نیستند؛ اینها از مباحث منطقی صوری است. شکل اول، از منطقی صوری است که به دست ارسطو پرداخته شده و میراث یونانی‌هاست که به گفته خود استاد حکیمی برای بستن بیت‌القرآن وارد بیت‌الحکمه بغداد شد. (همان، ص ۴۳). مؤلف در ادامه با بیان این مطلب که برهان بدیهی را هرگونه تفسیر کنیم، به معنای پذیرش مرجعیت عقل در امور دینی است، می‌نویسد: کوشش برای اثبات ناکارآمدی عقل نیز باید به کمک خود عقل صورت گیرد و به نظر می‌رسد که اساساً تصور نفی عقل بدون عقل ممکن نباشد.

«رد هر گونه تأویل» پنجمین اصل بنیادین مکتب تفکیک است که نویسنده درباره آن دو نکته را شایان ذکر می‌داند: نخست آنکه معنای استاد حکیمی از تأویل ظاهراً معنای اختصاصی خودشان می‌باشد و حال آنکه تأویل در متون دینی مسلمانان در چنین معنایی نیامده است. دوم آنکه دسترسی به متنی خالص و به دور از هر گونه تأویل، نه تنها درباره متون دینی، بلکه در هیچ جا ممکن نیست. از این گذشته، متون دینی ما به ویژه به دلایلی که از بحث فعلی خارج است، به تأویل نیاز دارد.

مؤلف در ادامه با تأکید بر این مطلب که نقد دیدگاه تفکیکی به معنای دفاع از فلسفه یا عرفان رسمی نیست، تصریح می‌کند: نه از نفی فلسفه می‌توان به درستی نظریه تفکیک پل زد و نه از نقد نظریه تفکیک می‌توان به درستی فلسفه رسید؛ بی‌گمان پاره‌ای از نقدهای تفکیکیان بر فلسفه و عرفان وارد است. همچنین باید علوم دینی را از صاحبان حقیقی آن فراگرفت، اما از این سخنان درست، نمی‌توان تعطیل عقل را نتیجه گرفت.

مؤلف در فصل سوم از بخش نخست کتاب می‌کوشد نشان دهد تفکیک ادعایی میان جریان‌های سه‌گانه شناختی (= عقل، وحی و شهود باطنی) تا چه حد ممکن بوده است و اصحاب تفکیک تا کجا توانسته‌اند از تأویل‌های عصری و فلسفی بپرهیزند. وی برای این کار، کتاب *الحیاه* را که مهم‌ترین و مفصل‌ترین کتاب اصحاب تفکیک به روایت برادران حکیمی است، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد. مؤلف تأکید می‌کند که فرض را بر این گذاشته همه احادیث منقول در این کتاب از بالاترین درجه وثاقت برخوردار بوده و مؤلفان در گزینش روایات همه اصول نقد حدیث را به کار بسته‌اند؛ آنچه مورد بحث وی قرار گرفته، تفسیرها و برداشت‌های موجود در این کتاب و ترتیب مباحث است.

به نوشته مؤلف، نویسندگان *الحیاه* از ما (یا از مرزبانان حقایق جاوید) می‌خواهند که برای عرضه مجدد اسلام جامع و سازنده به دو کار دست زنیم: ۱. رجوع به اسلام اصیل و اصل اسلام و ۲. شناخت انسان جدید و مسائل زندگی او و به دست آوردن پاسخ آنها از متون اصلی بدون هیچ جمود و انحرافی. به باور وی، دو گزاره فوق، هم‌زمان براساس اصول مکتب تفکیک پذیرفتنی نیست؛ به این معنا که یا باید از خلوص اسلام دست کشید یا پاسخ مسائل روز را از آن نخواست.

نویسنده پس از بررسی مسئله خلوص مورد ادعای اصحاب تفکیک، کارآمدی اسلام اصیل، پیش فرض‌های مؤلفان *الحیاه*، جانبداری در تفسیر، تفسیر اقتصادی جنبش‌های دینی، اختلافات درون دینی، مسئله معرفت خالص، تنوع تفسیرها و مسئله تحریف معنوی، دست آخر نتیجه می‌گیرد که همین مجموعه *الحیاه*، خود دلیلی است بر امکان ناپذیری نظریه تفکیک. کسانی که بر آن بودند تا میان سه حوزه وحی، عقل و کشف تمایز قائل شوند، کسانی که تنها ظهورات نصوص را قابل استناد می‌دانستند، کسانی که تأویل را یا مطلقاً یا در حد مطلق منکر بودند، کسانی که می‌خواستند همه عینک‌ها را از چشم خود بردارند و تنها عینک وحی را بر چشم عقل بزنند، در عمل آن اصول را فراموش کردند و درست بر ضد مدعای خود اقدام نمودند؛ هم این حوزه‌ها را با هم خلط کردند، هم به شکل وسیعی دست به تأویل زدند و هم ظهورات را

نادیده انگاشتند و تأویلی گاه کاملاً مغایر با ظاهر ارائه کردند و هم وحی را با عینک زمانه و روزگار خود فهمیدند و عملاً اثری تأویلی و به‌شدت تفسیری ارائه نمودند. نتیجه این کار آن است که خواننده یا باید این نتیجه را بپذیرد که مکتب تفکیک ممکن نیست، یا آنکه ممکن است، اما پدیدآورندگان آن تاکنون نتوانسته‌اند به اصول خود پایدار بمانند.

مؤلف در ادامه تصریح می‌کند به رغم ادعاهای جذاب مکتب تفکیک، اگر کسی ادعا کند این نظریه همان اخباری‌گری جدید است، ظاهراً سخنی به گزاف بر زبان نیاورد؛ زیرا محتوا، نقطه عزیمت و نتایج این دو جریان یکی است. وی تفاوت‌هایی را که استاد حکیمی میان اخباری‌گری و اخبار‌گرایی می‌نهد، جز تغییر در تعبیر و دستکاری واژه‌ها چیز دیگری معرفی نمی‌کند و می‌نویسد: این مکتب، نه سازگاری درونی دارد و نه کارایی برونی؛ سازگاری درونی ندارد، زیرا برای اثبات برتری شناخت دینی بر شناخت عقلی، از عقل مدد می‌گیرد. کارایی برونی ندارد و در عمل به اصول خود پای‌بند نیست، زیرا بیشترین تأویل‌ها را انجام می‌دهد و عینک زمانه را بر چشم دینی خود می‌نهد و - برخلاف ادعای خود - از منظری بشری به وحی می‌نگرد.

بخش دوم کتاب به «نقد اخلاقی مکتب تفکیک» اختصاص دارد. مؤلف در این بخش با فرض درستی و صحت آموزه‌های مکتب تفکیک، ضمن چهار فصل و یک پی‌گفتار می‌کوشد تا از منظر اخلاقی این مکتب را به نقد کشد؛ به این معنا که اگر اصول این مکتب به لحاظ معرفتی پذیرفتنی باشد، مدافعانش در تبیین و تقریر آنها و نقد آرای مخالفان، از منظر اخلاقی سلوکی را اتخاذ کرده و در پیش گرفته‌اند که آن را ناپذیرفتنی می‌نمایند. وی معتقد است که مدافعان مکتب تفکیک در پنج محور مرتکب خطاهای اخلاقی شده‌اند که آنها را ضمن چهار فصل زیر بررسی شده است:

۱. انتحال شخصیت. از روش‌های رایج مدافعان این مکتب، منسوب ساختن افرادی به مکتب خویش است که منطقاً مشرب فکری دیگری دارند. برای نمونه می‌توان به ادعای استاد حکیمی درباره تفکیکی بودن ملاصدرا و علامه طباطبایی اشاره کرد. مؤلف می‌کوشد تا اثبات کند این دو بزرگوار علاوه بر اینکه تفکیکی نبودند، همچنین به صراحت مدعای تفکیکیان را رد کرده‌اند.

۲. نسبت نادرست به افراد مختلف. به اعتقاد نویسنده، مدافعان مکتب تفکیک سخنان مختلفی را به افراد نسبت می‌دهند و از آنها به سود خود استفاده می‌کنند. البته این کاری است که هر جریانی ممکن است انجام دهد و تا اینجا مسئله اشکالی ندارد. اما خطای اخلاقی اصحاب مکتب تفکیک آن است که سخنان و حکم‌هایی را به افراد نسبت می‌دهند که پس از کاوش، نادرستی آنها آشکار می‌گردد. به نوشته مؤلف، استاد حکیمی در جایی ادعا می‌کند که بزرگان فلسفه،

ملاصدرا را در باب اعتقاد به «معاد مثالی» تکفیر کرده‌اند و از این میان به چهره‌های نامداری چون: آقا علی حکیم، علامه حائری سمنانی، میرزا احمد آشتیانی، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، امام خمینی و شهید مطهری اشاره می‌کند. به نظر مؤلف هیچ نشانی از تکفیر ملاصدرا در نوشته‌های این بزرگان موجود نیست و در پایان این پرسش را مطرح می‌کند که: آیا همه این خطاها از سر غفلت و سهوالقلم است؟!

۳. استفاده از انواع مغالطات منطقی. به نظر مؤلف کتاب، مدافعان مکتب تفکیک در آثار خود مرتکب مغالطات متعددی چون: خلط انگیزه و انگیزخته، مغالطه پهلوان‌پنبه، مغالطه مسموم کردن چاه، مغالطه نقل قول ناقص، مغالطه تأکید لفظی، مغالطه توسل به مرجع کاذب، مغالطه بار ارزشی کلمات، مغالطه تحقیر، مغالطه تحریف و تفسیر نادرست و مغالطه مصادره به مطلوب، شده‌اند و مؤلف برای هر یک از آنها نمونه‌های متعددی ذکر می‌کند.

۴. بستن راه نقد و تحقیر ناقدان. به نوشته مؤلف، مکتب تفکیک هنگامی که دیگران را به پذیرش آموزه‌های خود فرا می‌خواند، باید پیشاپیش فرصتی را فراهم سازد تا آموزه‌های این مکتب بررسی و احیاناً نقد شود. اما وی با استناد به نوشته‌های از استاد حکیمی نتیجه می‌گیرد که مکتب تفکیک راه نقد را بر خود می‌بندد و تنها از دیگران می‌خواهد که آموزه‌هایش را نیازموده بپذیرند و خرد و تفکر نقدی خود را به کناری نهند و این، افزون بر آنکه نشانه کم‌قوتی و ضعف آن مکتب است، کاری غیراخلاقی هم به شمار می‌رود. همچنین مؤلف ضمن بیان این مطلب که اگر کسی توصیه‌ها و هشدارهای مدافعان تفکیک درباره عینیت این مکتب با اسلام و همسویی مخالفان آن با امویان و عباسیان را نادیده بگیرد و به هر دلیل به نقد این مکتب بپردازد، آماج تعبیرات تلخ، تحقیرآمیز و گزنده‌ای قرار می‌گیرد و به گونه‌های مختلف در صلاحیت، علمیت، حسن نیت و صداقت او تردید جدی می‌شود، تصریح می‌کند که حتی یک مورد نیافته که ناقدی از تیر این گونه عبارات رسته باشد یا نقدی هر چند کمرنگ، از سوی مدافعان این مکتب پذیرفته شده باشد.

مؤلف در خاتمه کتاب، ضمن نوشتاری با عنوان «پی‌گفتار»، نکاتی را در باب نقد یادآور می‌شود: ۱. نقد ابراز رأی و اظهار نظر درباره چیزی، کسی یا نظریه‌ای است. این کوشش گاه موفق است و گاه ناموفق؛ اما پیشاپیش نمی‌توان درصد توفیقش را معین ساخت؛ ۲. هر کسی حق نقد ندارد و این حق است ملازم با ذات انسانیت؛ ۳. نقد، تلخ و ناخوشایند است؛ ۴. هر کسی حق دارد از نظر خود دفاع و درباره نقدی که بیان شده داوری و نقد متقابل کند؛ ۵. به‌سادگی نمی‌توان هر ناقدی را مغرض دانست؛ ۶. سوءنیت چشم خرد را کور می‌کند و عشق و شیفتگی، مانع دیدن کاستی‌ها می‌گردد؛ ۷. نقد بدخواهان و بدخواهانه، بیشتر به سود

فهم اندیشه‌ها و رفع نواقص است؛ ۸. اینکه هر کسی حق نقد دارد، معنایش این نیست که همه نقدها درست است؛ ۹. نقد یا وارد است و پذیرفتنی که از سوی هر کسی باشد، باید آن را پذیرفت یا نقدی است که به تصور خود آن را نادرست می‌دانیم؛ در این صورت باید به جای پرداختن به ناقد و انگیزه‌های او، نقاط ضعف نقد را نشان داد؛ و ۱۰. باید قواعد و هنجارهای نقد را رعایت کرد.

برگزیدن عنوان زیبایی «رؤیای خلوص» برای کتاب، از ذوق لطیف و قریحه سرشار مؤلف حکایت دارد؛ اما نگارنده این سطور گمان می‌کند که وی این نام را خود وضع نکرده باشد، بلکه ظاهراً از مقاله‌ای در نقد مکتب برداشت کرده است. چه خوب بود که به نام وی و مقاله مورد نظر اشاره می‌کرد.

پی‌نوشت

۱. این کتاب در مقاله‌ای با عنوان «نقد صدایی بر مکتب تفکیک» از سوی نگارنده این سطور در همین مجله، شماره ۷۰ و ۷۱ (مرداد و شهریور ۱۳۸۲)، معرفی و نقد شده است.

۲. یعنی آیت‌الله میرزای مهدی اصفهانی (ره)، صاحب کتاب *ابواب الهدی*.

۳. برای نمونه، علامه مجلسی (ره) از عبارت «لن یفترقا» در حدیث مشهور ثقلین، نتیجه می‌گیرد که لفظ و معنای قرآن نزد اهل بیت (ع) است و به استناد برخی اخبار آحاد درباره قرآن به قضاوتی می‌رسد که قطعاً تفکیکیان از آن پرهیز می‌کنند.

منابع

۱. اصفهانی، میرزا مهدی (۱۳۶۳)، *ابواب الهدی*، به کوشش سید محمدباقر یزدی، مشهد.
۲. حکیمی، محمدرضا (۱۳۷۵)، *مکتب تفکیک تهران*: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۱)، *معاد جسمانی در حکمت متعالیه*، قم، دلیل ما.
۴. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۲)، *پیام جاودانه*، قم: دلیل ما.
۵. حکیمی، محمدرضا (۱۳۸۰)، «عقل خودبنیاد دینی»، *همشهری ماه*، شماره ۹، (آذر ۱۳۸۰).
۶. رحیمیان فردوسی، محمدعلی (۱۳۸۲)، *متأله قرآنی*، قم، دلیل ما.

